بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 26/11/1392

بحث در مورد دوتا روایتی بود که حکم کرده بود که بنت الابن اقرب از ابنت البنت هست در یک روایتش ، در یک روایت دیگه اش بنت الابن را اقرب از ابن البنت قرار داده بود ،گفتیم که یکی از وجوهی که این روایات را خواستن جمع کنند با روایتهای دیگر این هست که اقرب را حمل کنند به اکثر نصیباً فی المیراث ،ما به عنوان مؤیّد روایت یزید کناسی را ذکر کردیم که درآن کلمهء اولی بک ، بکار رفته بود و روایت یزید کناسی را بسیاری از علماء حمل کردن به کثرت نصیب ، در مورد روایت یزید کناسی چندتا مرحله بحث هست ، یکی اینکه عبارتهای بعضی از آقایون را در جلسهء قبل نقل کردیم که این را حمل کردن با اکثر نصیباً ،علاوه بر آن مطالبی که سابقاً نقل کردیم از وفی و عبارتهای دیگه ء آقایون یک عبارتی مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسائل دارند در بحار هم همان را از ایشان نقل کردن، در وسائل جلد 26 صفحه 171 ذیل حدیث 32754 و در هدایة الأمه جلد 8 صفحه 324 یک مطلبی را مرحوم شیخ حرّ دارند که صاحب جواهر هم در جواهر جلد 39 صفحه 161 این را آوردند ، این روایت را به عنوان معتبره ازش یاد کردند، این قطعهء **و أخوک لأبیک اولی بک من أخیک لأمّک** را گفتن **بنائاً علی ما قیل فی توجیحه منّ أنّ له ما بقی إن کان ذکراً و یردّ علیه خاصّةً أن کان أنثی** ، اولاً کلمهء أخ را به معنای جامع گرفته است ،اعم از برادر و خواهر گرفته است ،گاهی اوقات این مطلب در مورد مسلم حاج آقا مکرر میفرماید که مسلم له معنای اسم جنس هست به معنای مطلق مسلمان هست نه خصوص مرد مسلمان ،ایشان أخوک را هم به این معنا گرفته است بعد اینجوری فرموده که برادر ابی ، چون برادر امّی یک ششم ارث میبرد مابقی که پنج ششم هست به برادر ابی میرسد ،اگر برادر ابی باشد ، چون برادر ابی قرابت بر است نه فرض بر ، اما خواهر ابی این فرض بر است و فرض اوّلیه اش یک دوم است ، یک دوم و یک ششم برادرش میشود دوششم دیگه باقی میماند ، این دو ششم به برادر ابی داده میشود به خواهر امّی ردّ نمیشود، آنکه بهش ردّ میشود به خویشاوندان ابی هست نه خویشاوندان امّی ،یک مطلبی من در جلسهء قبل در مورد عبارت وافی عرض کردم یک مقدار عبارتم نادرست بود ، طبقات ارث سه طبقه هستند در هر طبقه تا وقتی که یک نفر از آن طبقه باشد کسی دیگه ارث نمیبرد ، طبقهء دوم إخوه هستند و اجداد تا وقتی یکی از إخوه وجود داشته باشند طبقهء سوم ارث نمیبرند، ولی در خود همان طبقهء دوم دوتا صنف وجود دارد ، صنف اجداد داریم و صنف إخوه داریم ، صنف اجداد خودشان جدا هستند صنف إخوه جدا هستند، به این معنا که هر کدام از اینها اولویت به میّت و امثال اینها در آنها جدا جدا حساب میشوند ، إخوه و اولاد إخوه ممکن است هر کدام نزدیکتر به میّت باشند الاقرب یمنع الابعد هست ،ولی اقرب از یک صنف نسبت به ابعد صنف دیگر آن اولویّت ندارد ،این دوتا صنف هر کدامشان مستقل از هم اقربیّت درآنها سنجیده میشود، بنابراین برادر پدری درواقع به یک معنا حاجب برادر مادری هست از زیادهء ارث به این معنا ،اگر برادر پدری ،اگر هیچ کسی هم نباشد ،جدّ هم نباشد ،برادر امّی تمام ارث را میبرد ، اینکه برادر امّی میراثش کم میشود، به خاطر وجود برادرابی است البته برادر ابی خصوصیّت ندارد ،جدّ هم جای برادر ابی هست، اشکالی ندارد همینکه برادر ابی ولو مثل جدّ هردوشون باعث بشوند که برادر امّی بقیهء ارث بهشون نرسد همین کافی هست برای به کار بردن آن کلمهء مانعیّت، آن عبارت وافی مانعی ندارد و عبارت مشکل داری نیست ،حالا اینجا در مستند مرحوم نراقی یکجور دیگه این روایت را معنا میکند ایشان برای اینکه استدلال کند که کلالهء امّ ردّ نمیشود به این روایت یزید کناسی تمسّک میکند میگه **و أخوک لأبیک اولی بک من أخیک لأمّک** **حیث دلّ علی اولویّته منه فی جمیع المال ،خرج المجمع علیه و یبقی الباقی** آقایون دیگه اینجا گفته بودن اولی اعم از این است که کاملاً حاجبش بشود یا اینکه ارثش را کم کند یعنی اولویت را به معنای حاجبیّت اعم یا حاجبیّت نسبت به بعضی از مال گرفته بودند ولی ایشون اینطوری لحنش نیست که اولویّت را اعم بگیرد ، میگه اولویّت همان اولویّت است ولی این اولویت اطلاق دارد ، اصلاً اولویّت یعنی حاجبیّت ،مانعیّت ولی این مانعیّت یک موقعی مانعیّت نسبت به کل مال، اطلاق روایت این است که نسبت به کلّ مال را باید بدهیم به برادر أبی و به برادر أمّی ندهیم ، خوب از یک طرف اجماعی هست که برادر أمّی یک ششم را میبرد ،پس این حاجبیّت نسبت به یک ششم نیست ، نسبت به پنج ششم خواهد بود اینجوری ایشون تعبیر کرده است ،اینها حالا خیلی روشن نیست این روشی که ایشون دنبال کرده است ، اجمالا ً عرض بکنم اینجاها اطلاق دلیل این سبک اطلاقی که ایشان مدّعی شدند در این روایات نیست حالا این را یک موقعی در موردش صحبت میکنیم که نحوهء اطلاق گیری در اینجاها چه شکلی باید بشود، علی ایّ تقدیر درمورد روایت یزید کناسی چند مرحله بحث هست یک مرحله اصل استدلال به روایت یزید کناسی که این مرحله گذشت ، اصل استشهادش به اینکه اقرب را در روایتهای دیگر به معنای اکثر نصیباً بگیریم ، مرحله دوم اینکه آیا میتوانیم ،اگر این روایت معناش هم درست باشد ، این استشهاد صحیح هست یا صحیح نیست که ما عرض کردیم اقرب غیر از اولی هست ، اقرب موضوع اولویّت است ، یعنی کسی که نزدیکتر به میّت باشد و این نزدیکیِ به میّت حکمش اولویّت است و این دوتا به هم ارتباط ندارند ، ما خارجاً میدانیم که فرزند دختری و فرزند پسری از جهت میزان اتّصال و درجهء اتّصال به میّت با همدیگه تفاوت ندارند ، میزان ارثشون بیشتر باشد یا کمتر باشد این باعث نمیشود که درجهء اتّصالشون کم و زیاد بشود ، درجهء اتصال یک بحث است ، بحث اینکه میزان ارثشون کم و زیاد شدن یک بحث دیگه است، بنابراین این دوتا را نمیتوانیم با همدیگه شاهد قرار بدهیم، من یک روایتی یادداشت کردم اینجا :**عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله و اولوالارحام بعضهم اولی ببعضٍ فی کتاب الله که میگه إنّ بعضهم اولی بالمیراث من بعضٍ لأنّ اقربهم الیه رحماً اولی به** ،أقربیّت رحمی موضوع برای اولویّت قرار گرفته است این یک ذیلی هم دارد بماند ، این در تفسیر عیّاشی جلد 2 صفحهء72 حدیث 86 هست شبیه همین روایت دیگه ای از زراره است در مورد یک آیه ء دیگه **عن زراره قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول و لکلٍّ جعلنا موالی ممّا ترک الوالدان و الاقربون قال إنّما عنا بذلک اولوالارحام فی المواریث ولم یأن اولیاء النعمه فأولاهم بالمیّت أقربهم الیه من الرحم الّذی تجرّهوا الیها** یک بحث اولویّت به میّت هست یک بحث اقربیّت به میّت است ، میگه اقربیّت به میّت منشاء میشود که اولویّت به میّت را به دنبال بیاورد ، البته این دو تا روایت یک تفاوتی دارد که بعداً در موردش صحبت میکنم ، پس بنابراین اشکال اولی که به روایت یزید کناسی هست این اسن که این روایت در مورد اولویّت است و اولویّت به میت را حالا یا به آن تفصیلی که صاحب مستند معنا کرده یا به تعبیرات دیگران ، اگر ما به اکثر نصیباً حمل بکنیم لازمه اش این نیست که این اقرب را به اکثر نصیباً حمل بکنیم ، این یک مطلب، نکتهء دوم : اصلاً این روایت فی نفسه آیا این تفسیری که براش شده این تفسیر درست هست یا درست نیست ، من به نظرم این روایت خیلی روشن نیست که این تفسیری که این آقایون میکنند ،و اصلاً اینکه این روایت به آن معنا به ارث مرتبط باشد ، مستقیماً به ارث به این نحوی که آقایون معنا میکنند مرتبط باشد روشن نیست ، اولاً یک مقدّمه ای عرض بکنم این روایت از اول تا آخر روایت را ملاحظه بفرمایید تمام مقایسه ها بین پسرها انجام شده است ، میگه **ابنک اولی بک من ابن ابنک و ابن ابنک اولی بک من أخیک و أخوک لأبیک أمّک اولی بک من أخیک لأبیک وأخوک لأبیک اولی بک من أخیک لأمّک** از اول تا آخر یک دونه چیزهای دختر در این وسط نیست،مرحوم صاحب وسائل ایشان أخ را به معنای جامع گرفته بودند ،ایشان گفته بودن أخ مراد أخت باید بوده باشد ولی خیلی روشن نیست که أخ به معنای جامع بین أخ و أخت باشد، کلمهء أخ با کلمهء مسلم فرق دارد ،یا إبن ، ابن به معنای پسر است ،فرض کنید ما در فارسی یک موقعی میگیم پسر یکی میگه مسلمان ،مسلمان جامع بین زن مسلمان و مرد مسلمان است ولی کلمهء مرد دیگه جامع نیست ، پسر جامع نیست و ابن به معنای پسر است ،أخ به معنای برادر است ، اینکه أخ را بخواهیم حمل کنیم بر اعم از پسر یا دختر خلاف ظاهر است (آنجاها از باب مثال فهمیده میشود ، میخواهم بگم که بین کلمهء مسلم و أخ فرق هست حالا شما مسلم هم میخواهید نپذیرید ،نپذیرید ما آن را به عنوان مؤیّد ذکر میکردیم، )نکتهء بعدی اینکه :ما قبلاً در بحث کلمهء ولایت و اولی این بحث را مطرح کردیم که اولی مستقیما به معنای وارث نیست، بلکه به معنای سرپرست و کسی که امور دیگری را عهده دار میشود، ما گفتیم اولی به دو معناست یکی به معنای محبّ است و یکی به معنای سرپرست هست و معنای اولی بک یعنی سرپرست تو هست یعنی یک موقی که شما به جهتی از جهات توانایی عهده داری کارتون را ندارید یا به جهت ضعف قوا چون بچه هست مثلاً یا مجنون هست یا به جهتی که از دنیا رفته است ، کسی که از دنیا رفته نسبت به اموالش نمیتواند امورش را عهده دار بشود یک سرپرست براش قرار میدهند ،اولی بک یعنی سرپرست تو نازل منزلهء تو ،جانشین تو ،آن تعبیراتی که عرض کردم اینها یک معنای جامعی دارد و به یک معنای مشترک بر میگردد ، اینجا در این روایت نگفته است اولی بمیراثک،یک موقعی میگیم اولی بمیراث یعنی کسی که میراث در اختیار او باید قرار داده بشود ،یک موقع میگیم اولی بک یعنی کسی که امور تو را او عهده دار میشود ، من احتمال زیاد میدهم این موضوعش مثلاً چیزی مثل نماز میّت و اینها باشد ،چون نماز میت از روایاتش استفاده میشود که در مرحلهء اول اولویت با مذکرهاست ،مؤنث در مرحلهء بعد هست، من این احتمال را به طور جدّی میدهم که این روایت ابتدائاً مربوط به میراث نباشد به این معنا ، حالا اجازه بدهید توضیح بدهم ،میخواهم بگم کسی هست که از همهء جهات اولویّت دارد ،اولویت مطلقه را میخواهد بگوید ، که این اولویت مطلقه نتیجه اش البته این هست که ارث ببرد ولی نه اینکه مستقیماً این میخواهد بحث ارث را بیان کند ،کسی که امور میت را عهده دار است خوب یک قانون شریعت هست که **اولی بالمیّت اولاهم بک اولاهم بالمیراث** ، اولویت در میراث حکمی هست که شرعاً مترتب شده بر اولویت به معنای سرپرستی نسبت به امور میّت ،یعنی این شخص چون نازل منزلهء میّت هست ،جانشین میّت هست ارث هم به او داده میشود و اینجا در مقام این هست که مقایسه ای که میخواهد بکند مقایسه در مقام اولویّت مطلقه هست ،اولویت مطلقه چون در بحث صلاة بر میّت اصلاً بحث دخترها نیست، این بحث بحث پسرها را مطرح کرده است و این ابتدائاً به مسالهء ارث مرتبط نیست ، وقتی به مسالهء ارث مرتبط نباشد آنی که نمیدانم **و أخوک لأبیک أمّک اولی بک من أخیک لأبیک وأخوک لأبیک اولی بک من أخیک لأمّک** ما این را قائل میشیم ، در مسالهء کسی که نماز بر میّت باید بخواند حق اولویت با برادر پدری است ، برادر مادری حق ندارد مگر در رتبهء بعد ، هیچ مانعی ندارد ما این را بهش ملتزم بشیم ، این اولویّت مطلقه را میخواهد بیان کند ، به معنای اکثر میراثاً هم اصلاً نیست ، اولویّت مطلقه با برادر پدری است ، آقایون از این روایت در مسالهء صلاة میّت استفاده کردن ،این اولویت را اولویّت میراثیّه فهمیدن و بحث صلاة میّت را گفتن کسی که در میراث اولویّت داشته باشد نسبت به صلاة میّت هم اولویّت دارد ،اینجوری از عبارت فهمیدن، ولی من عرضم این است مستقیماً به آن مطلب مربوط است ونیازی نیست اصلاً عبارت را به اکثر میراثاً حمل بکنیم و آن بحثهایی که آنجا وجود دارد حمل بکنیم، و اینجا یک نتیجه گیریِ خاصّی هم از این روایت شده است ، نتیجه گیری شده که هرکس بیشتر ارث ببرد در صلاة میّت او ولایت دارد ،در حالی که از این با توجه به تفسیری که ما میکنیم اصلاً این مطلب نیست، خود روایت دارد تعیین میکند که اولیاء میّتی که نماز میّت را باید بخوانند چه کسانی هستند، (آن اولویّت مطلقه است ،نتیجه اش در نماز میّت ظاهر میشود و جاههای دیگه ای که ولایتی نسبت به میت باید داشته باشد ، فرض کنید یک وصیّتی اگر میّت کرده باشد ابتدائاً ما ممکن است بگیم که ، اینها اگر وصی تعیین نکرده باشد اینها اولویّت دارند )پس بنابراین در مورد خصوص این روایت خیلی واضح نیست که اولویّت ناظر به اقرب نصیباً هست تا بر فرض صحت بتوانیم این روایت را شاهد بیاریم در آن روایت اقربی که آنجا داشتیم که نسبت به او بتوانیم ، این هم دو مرحله یعنی مرحلهء سوم بحث ما ، مرحلهء چهارم بحث این است که این روایت معتبر است از جهت سندی یا معتبر نیست؟ و به دلیل نقش حسّاسی که این روایت دربحث ارث دارد، جزء اصول روایات ارث است به نظرم رسید که بحثهایی یزید کناسی را ما مفصّل بهش وارد بشویم ،من محورهای این بحث یزید کناسی را اینجا عرض میکنم بعضی بحثهاش را امروز صحبت میکنم بعضی را جلسهء آینده در موردش صحبت میکنیم ،در مورد یزید کناسی توثیق صریحی ما نداریم ، ولی یکسری راههایی برای توثیق این روایت وجود دارد که این راهها در کلمات علما بالاشاره یا بالتصریح نقل شده است ، شش تا راه از مجموع فرمایشات آقایون میشود استفاده کرد برای توثیق یزید کناسی ،یکی اینکه یک کسی هست به نام یزید ابو خالد قماط در نجاشی ترجمه شده است و این را گفته اند با یزید کناسی یکی هست این یک مرحله، بحثش را آقای خویی کردن و در کلمات آقایون خیلیهاش وارد شده است من حالا تیتر این مباحث را نقل میکنم بعد یکی یکی هم تقریب استدلال هم پاسخ استدلال را نقل میکنم ،دلیل اول اینکه ما بگیم یزید کناسی با ابو خالد قماط یکی است ، ابو خالد قماط توثیق صریح دارد یزید کناسی هم به این وسیله توثیق میشود ،نکتهء دوم این هست که یزید کناسی را مصحف برید کناسی بگیریم یعنی این دو تا مقدمه دارد یکی اینکه یزید کناسی مصحف برید کناسی باشد و برید کناسی ،بریدبن معاویه عجلی که از اصحاب اجماع هست آن بدانیم این هم یک استدلالی هست که شده است ، استدلال سوم این هست که بگیم ابن محبوب از یزید کناسی نقل میکند و ابن محبوب از اصحاب اجماع است و مقدمهء سوم مشایخ اصحاب اجماع هم ثقات هستند،این سه تا مقدمه هست ،ابن محبوب از یزید کناسی نقل میکند ،ابن محبوب از اصحاب اجماع است ،اصحاب اجماع هم مشایخشون ثقات این هم استدلال سوم، استدلال چهارم قاعدهء اکثار روایت اجلّا است ، استدلال پنجم قاعده مشاهیر است که قبلاً اشاره کردیم به این قاعده، استدلال ششم قاعدهء وقوع در کتب مفتی بها است ،اینها استدلالاتی است که از لابلای فرمایشات آقایون استفاده میشود ،من امروز فقط استدلال سوم را میخواهم نقل و بررسی کنم ،استدلالهای دیگه را میخواهم خود رفقا ببینند بعدا در موردش صحبت کنیم ،استدلال سوم سه تا مقدمه داشت ،یکی اینکه ابن محبوب از یزید کناسی نقل میکند ،مقدمهء دوم :ابن محبوب از اصحاب اجماع است ،مقدمهء سوم: اصحاب اجماع مشایخشون ثقات هستند ،هر سه تای این مقدمات ناتمام است ،اما مقدمهء اول اینکه ابن محبوب از یزید کناسی نقل میکند ؛ این درست نیست، اینها را مراجعه کنید فردا درموردش صحبت میکنم ،بحث دوم اینکه ابن محبوبی که از اصحاب اجماع است ، اصحاب اجماع سه طبقه هستند در طبقهء سوم اصحاب اجماع طبق بعضی از نقلها ابن محبوب جزء اصحاب اجماع شمرده شده است ،مرحوم حاجیِ نوری این مطلب را متذکّر شده است ایشان میگه بین دوتا نقلی که در مورد اصحاب اجماع است تنافی نیست ، چون ما قول ندادیم که حتماً اصحاب اجماع در هر طبقه باید شش تا باشند ،ایشان میگه بعضی ها نسبت به این شش نفر ادّعای اجماع کردن که یکیشون ابن محبوب است ، بعضی هاشون شش نفر دیگه را ادّعا کردن اینها مثبتین هستند با هم تنافی ندارند ، وعده ندادیم که حتما این شش تا باشند ،بگیم هشت تا باشند،،(اصل عبارت برای کشّی است ، کشّی میگه بعضی ها در اصحاب اجماع به جای حسن بن علی بن فضّال ،حسن بن محبوب و فضاله را گذاشتن جاش ، اینطوری که در ذهنم هست عبارتش، خوب هیچ مانعی ندارد به جای یک نفر این دو تا را گذاشتن ، یعنی مجموعاً هشت نفر میشوند ، خوب اصحاب اجماع هشت نفر بشن، هیچ مشکلی ندارد، پس بنابراین مقدمهء دوم تمام است ،[هر سه مقدمه بحث دارد] اینکه ابن محبوب از اصحاب اجماع است درست است وآن مانعی ندارد، اما مقدمهء سوم در مورد اصحاب اجماع سه تا مبنا وجود دارد ، یک مبنا مبنای حاجیِ نوری هست ، که حاجی نوری مشایخ اصحاب اجماع را ثقات میداند ، این مبنا یک مبنای غیر مشهوری هم هست و درست هم نیست ، این یک ، مشهور که اصحاب اجماع را قائل شدن ، قائل هستند به اینکه اگر روایت تا اصحاب اجماع صحیح باشد به بعدش نگاه نمیکنیم ، نه اینکه بعدش را توثیق میکنند ، میگن ولو اینکه بعدیهاش آدمهای ضعیفی هم باشند ،آدمهای مجهولی هم باشند روایت معتبر است ، بنابراین فایدهء رجالی ندارد اصحاب اجماع ، فایدهء حدیثی دارد ، دلیل بر اعتبار حدیث هست ، و حالا این را یادم رفت بگم ، ما در مورد یزید کناسی دو روش کلّی بحث هست ،یک روش این هست که یزید کناسی را توثیق کنیم تا روایتش معتبر باشد که این شش تا راه بود ، یک روش دیگه این هست که توثیق نکنیم ولی خود روایت را بگیم معتبر است ، برای معتبر بودن روایت هم دو راه وجود دارد، یکی راه اصحاب اجماع هست چون در سند روایت حسن بن محبوب وجود دارد، با آن مقدماتی که حسن بن محبوب از اصحاب اجماع هست و اصحاب اجماع هم روایتهاش معتبر است ، یک وجه دیگه اینکه این روایات یزید کناسی معمول به است ، پس اصحاب بهش عمل کردند ، عمل اصحاب را از باب جبران ضعف سند این را تلقّی بکنیم این هم یک مرحلهء دیگه هست که اینها را یکی یکی بحث میکنیم ، بنابراین بحث اصحاب اجماع ، قول صحیح د راصحاب اجماع این است که اصحاب اجماع هیچ ویژگیی از جهت توثیقی ندارند ،نه مشایخشون ثقات هستند و نه این مطلبی که اگر تا آنها صحیح باشد، تا امام معصوم هم صحیح باشد این مطلب درست نیست ، اجمال عرضم این هست که اصطلاح اصحاب اجماع هم اصطلاح متأخّر هست ، اصل عبارتی که کشّی عنوان داده تسمیة الفقهاء من اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله ، هر سه گروه را با فقها عنوان داده است ، آنی که ویژگی دارند این سه گروه فقیه بودنشون هست ، تصحیح ما یصحّ آن یک امر فرعیی هست که در ذیلش وجود دارد و مفادش هم فقط توثیق شخص اینها است ، این اجمال بحث ، آن نکتهء حساسی که در این بحث خیلی هم حسّاس هست ، اینکه اصلاً این عبارت ابتدائاً ناظر به بحث رجالی یا بحث حدیثی نیست ، بحث این است که فقها را میخواهد اسم ببرد در ذیل هر دسته هم میخواهد بگه مثلاً افقه آنها کی هست غیر افقه کی هست، امثال اینها ، طبقه اول میگه که مثلاً زراره افقه ستّه است بعضی ها گفتن محمد بن مسلم افقه است ، در طبقهء ثالثه میگه بعضی ها یونس بن عبد الرحمن را افقه دانستن بعضی ابن ابی عمیر را افقه دانستن ، محور اصلی معقد اجماعی که هست آنها اصلاً در طبقهء اول هم تصحیح ما یصح هم ندارد ، تصحیح ما یصح برای طبقه ء دوم و سوم است ، تصحیح و مایصحّ آن عبارت برای طبقه دوم است آقایون چون یک اصطلاحی به عنوان اصحاب اجماع را چیز کردن ،گفتن خوب آن طبقهء دوم و سوم هست ، این هم پیداست که مثل هم هستند به آنجا هم حکمش را سرایت دادن و الّا اصل تصحیح ما یصحّ با آن بحثهایی که در توجیح عبارت هم وجود دارد آنهاش را در جای خودش ، یک تفصیل این بحث را به بحثهای رجالیی که حاج آقا بحث کردند ، مفصل این بحث اصحاب اجماع را بحث کردن این را مراجعه کنید دیگه ما وارد آن بحث نمیشویم، خوب این یک مرحله. حالا آن دوتا مرحلهء دیگه ای که در این بحث هست را عرض بکنم ، اما اینکه ما بخواهیم روایت را با اصحاب اجماع توثیق کنیم ، آن عرض کردم اعتبار روایت را هم همینجا چون بحثش خیلی طولانی نیست همین جا عرض بکنم ، اعتبار روایت اینکه بخواهیم با اصحاب اجماع اثبات کنیم مبناش درست نیست عرض کردم دو مقدمه دارد ، یکی این که ابن محبوب از اصحاب اجماع است ، نکته دوم اینکه روایات اصحاب اجماع صحیح است ، این نه ما همچین مبنایی را قبول نداریم پس بنابراین اختلاف مبنایی وجود دارد ، البته دیگه اینجا نیازی نیست اثبات کنیم ابن محبوب از یزید کناسی نقل میکند نیازی به این بحث نیست ، این قاعدء سوم را که عرض کردم دو جور میشود تقریب کرد، یکی اینکه بگیم مشایخ مستقیم اصحاب اجماع ثقه هستند، اگر آن را بخواهیم بیان کنیم ، اینکه ابن محبوب از یزید کناسی نقل میکند یا نمیکند آن نیازمند آن بحث هست ، ولی اگر گفتیم مشایخ اصحاب اجماع تا معصوم همشون ثقات هستند ، یعنی کسی که در سند اصحاب اجماع در آن واقع هستند بعد از او چه مستقیم چه با واسطه نقل شده باشد همه ثقات باشند این دیگه نیاری نیست به اثبات روایت ابن محبوب از یزید کناسی ،چون روایت با واسطه ء ابن محبوب از یزید کناسی جزء مسلّمات است ، تقریباً همهء روایتهای یزید کناسی ابن محبوب در آن واقع هست،من الان تتبع نکردم تا جایی که در ذهنم هست هرچی روایت از یزید کناسی دیدم ابن محبوب در آن واقع هست ، پس بنابراین آن دلیل سوم را اینکه نقل ابن محبوب از یزید کناسی نیاز هست به او یا نیاز نیست ، بستگی دارد به اینکه آن را چطوری تقریب بکنیم ، در ذهنم هست که مرحوم حاجیِ نوری که قائل هست ، تمام مشایخ را تا معصوم ثقات میداند ، یک بحث بحث ابن ابی عمیر ، صفوان و بزنطی هست که مشایخشون ثقات هستند ،آن یک مرحله بحث ، آن بنابر قول صحیح این است که مشایخ مستقیمشون ، مشایخ با واسطه را شامل نمیشود، بحث اصحاب اجماع و وثاقت مشایخ اصحاب اجماع که خوب خیلی مبنای نادری هم هست این اختصاص به مشایخ مستقیمشون آنجوری که در ذهنم هست ندراد، و اینکه کسی اختصاص داده باشد به مشایخ مستقیمش الان یادم نیست، یعنی اگر از آن بخواهند چیز کنند کلّ سلسلهء سند را توثیق کنند نه خصوص شیخ مستقیم، بنابراین اگر آن تقریب را برای این دلیل سوم ذکر بکنیم ،آن نقل ابن محبوب از یزید کناسی را از مقدمات حذفش میکنیم در واقع باید بگیم که چون ابن محبوب از یزید کناسی حتماً نقل دارد ولو با واسطه آن مسلّم است نقل با واسطه اش ، ما البته د رمورد نقل ابن محبوب از یزید کناسی در سایر ادلّه نیاز داریم به آن بحثش ، بحثش را من میکنم ولی بهتر آن دلیل سوم را تقریبش را اینطوری بکنیم که بگیم که اصحاب اجماع تا معصوم همشون ثقات هستند بنابراین که دیگه نیاز نداشته باشیم به اینکه بگیم نقل ابن محبوب از یزید کناسی ثابت هست یا نه. اما این دو تا قرینهء اخیری که عرض کردیم که برای اعتبار روایت یزید کناسی بود،خوب قرینهء اولش مبنای اصحاب اجماع بود که عرض کردیم که اختلاف مبنایی داریم ،قرینهء دومش هم این است که به این روایت عمل شده است خیلی واضح نیست این روایت مستند اصحاب باشد چون آن روایت یکسری تیکه هایی دارد که نیاز به توجیح دارد آن تیکه هاش که هیچی ،آن تیکه هایی که مورد بحث ما تفاقاً آن تیکه هاست ، آن تیکه ای که برادر ابی از برادر امی ،آن ظاهرش که عمل نکردن ،آن را حمل به خلاف ظاهر باید کرد ، سایر تیکه هاش هم که آنها چیزها مسلّم باب ارث هست ،قواعد کلّیِ ارث هم همینها را اقتضاء میکند ، اینکه مستند خصوص روایت باشد در اثبات مفاد ، این نمیشود اثبات کرد ، این است که عمل اصحاب صرف نظر از بحث کبرویش که آیا عمل اصحاب جابر ضعف سند هست یا نیست ، چون آنها بحثهای کبروی دارد که نمیخواهم آن بحثها را خیلی واردش بشم صغرویّاً عمل اصحاب به این روایت ثابت نیست یکسری تیکه هاش را که به ظاهرش عمل نکردن ،حالا باید توجیح کنیم تازه آن ، آنها هم که بهش عمل کردن دلیل منحصر به این روایت نیست و ،این را به طور کلّی عرض بکنم غالب مواردی که میگن روایت با عمل اصحاب ضعفش جبران میشود ،اشکال اصلیش اشکال صغروی است ، که نمیشود اثبات کرد که مستند اصحاب خصوص این روایت باشد والّا اگر اثبات بشود که مستند اصحاب خصوص روایت باشد و از قدما باشند و اینها ، اشکال کبرویش خیلی اشکال مهمی نیست ، این دو تا تمام شد ، سایر ادله را فردا انشاء الله در موردشون صحبت خواهیم کرد